

## مارسل پروست، در سایه فلوبر\*

### پی‌یر ادموند روبر. ترجمه ندا خلیل نژاد قوی دل

۲۶۷ قهرمان و راوی رمان در جستجوی زمان از دست رفته در صفحات آخر کتاب زمان باز یافته به شرح اثری می‌پردازد که قصد دارد برای نگارش آن، داستانهای هزارویک شب و خاطرات سن سیمون را الگوی خود قرار دهد و نه کتاب «تربیت احساسات» فلوبر را؛ حال آنکه خوانندگان سال ۱۹۲۷ (و تمامی کسانی که از آن تاریخ به بعد به مطالعه آثار فلوبر و پروست پرداخته بودند) احتمالاً اثر مزبور فلوبر را نیز به دو کتاب دیگر می‌افزودند. چنانچه از نظر داستان نویسی به این مسأله بپردازیم، می‌توانیم تصمیم راوی را چنین توجیه کنیم: برخلاف قهرمان کتاب «تربیت احساسات»، شخصیت اصلی کتاب در جستجوی زمان از دست رفته، هر چند در مانده و افسرده است، ولی در نهایت از شکست می‌گریزد و در صدد پرورش قابلیت‌های خود در زمینه نویسندگی برمی‌آید. وقتی از دنیای تخیلی وارد دنیای واقعی می‌شویم، شخصیت «فردریک مورو» و یا همان «ثمره خشکیده» که «فلوبر» برای توصیف شخصیت‌های رمانش بکار می‌برد، نماد شکست و ناکامی‌های است که «پروست» تا پیش از دریافت جایزه گنکور در سال ۱۹۱۹ برای خلق اثر در سایه دختر کان نوشتگفته، از آن واهمه داشت.

«پروست» در مقاله‌ای که بیستم ژانویه ۱۸۹۸ در نشریه «هنر در آما تیک» به چاپ رسید، خطاب به دوستش «روبر دو فلر»، چنین می‌گوید: «من هم شاید انسان شکست خورده‌ای بیش نباشم [...] شاید یک «گوستاو فلوبر» باشم، شاید هم بیشتر به شخصیت «فردریک مورو»ی تربیت احساسات شبیه باشم».

هنگامی که «پروست» از رمان خود سخن می‌گوید، گفته‌هایش عاری از بلند پروازی‌های «فلوبر» است که در سال ۱۸۶۴ اعلام کرده بود قصد دارد «داستان خصوصیات اخلاقی» نسل خود را به رشته تحریر درآورد. با وجود اینکه خواننده مجذوب شخصیت‌های نامتعارفی می‌شود که «پروست» به وی منتقل می‌سازد، نباید از نظر دور داشت که داستان طوری طرح ریزی شده که دو شخصیت متضاد یعنی «بلوش» و «سن لو» که دوستان قهرمان کتاب نیز هستند، در اصل بازتاب خصوصیات جوانان ۱۸۹۰، یعنی نسل «پروست» و یا به عبارتی نسل پنجاه سال بعد از «فلوبر» باشند. از سوی دیگر، در سیر فکری و اخلاقی داستان، سرنوشت «بلوش» و «سن لو» به گونه‌ای رقم می‌خورد که در واقع انعکاس نمادین زندگی جوانان اوایل قرن نوزدهم است: زندگی «بلوش» دستخوش دگرگونی‌های اجتماعی می‌شود و به موقعیت‌هایی در زمینه ادبیات دست می‌یابد، حال آنکه «سن لو» در جنگ جان خود را از دست می‌دهد و از سوی دوستش به فراموشی سپرده می‌شود. بنابراین در جستجوی زمان از دست رفته، داستان ناکامی‌های بی‌درپی و معمول و شکست‌های گروهی نیست (انقلاب سال ۱۸۴۸) که «فلوبر» مطرح می‌سازد. پروست به چندین مورد موفقیت شخص نیز اشاره می‌کند، روی همین اصل است که در داستان زمان بازیافته (در زندگی پروست) مردمان نسل «پروست» معتقدند که پیروزی در سال ۱۹۱۸ قطعی خواهد بود. برخلاف «در جستجوی زمان از دست رفته» که پر است از شخصیت‌های عجیب و غریب، از «مادام وردورن» گرفته تا «شارلوس»، که همگی یادآور دنیای رنگارنگ و شلوغ بالزاک هستند، در «تربیت احساسات» فلوبر، همه شخصیت‌ها مردمانی عادی‌اند. این اثر که در اصل می‌خواهد داستانی اخلاقی را ارائه دهد، از نظر فلوبر همیشه «احساسی» و به عبارتی «داستان احساسات» است. در مقاله‌های تحت عنوان «درباره سبک فلوبر» که در مجله «لا نوول روو فرانسز» در اول ژانویه ۱۹۲۰ به چاپ رسید، پروست چنین می‌نویسد: «تربیت احساسات» عنوانی است بسیار زیبا از نظر انسجام، که بیشتر مناسب کتاب «مادام بواری» است. اما از نظر دستوری صحیح نیست.

در بخش دیگری که در سال ۱۹۲۲ درباره داستایوفسکی نوشته است، چنین می‌گوید: «بهتر بود

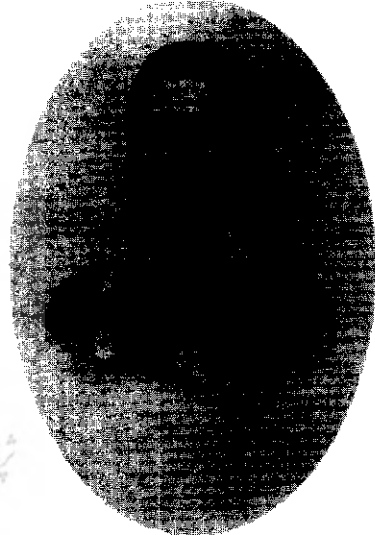
کنجکاوی ذهن، با ارائه نوشته های فلور اثبات کرد که او با اطناب گویی چندان هم از قواعد پیروی نمی کند. از سوی دیگر تیپوده چندان هم با اظهارات پروست در زمینه کاربرد «و» در انتهای موصول موافق نبود، چرا که از نظر او، وی عادت داشت «و» را در آغاز جمله بکار برد. در مورد سبک هم، فلور فاقد سبکی اختصاصی بوده است. فلور بیش از آنچه که به نوآوری در قواعد دستوری دست بزند، به کاربرد آنچه که پیش از وی چندان معمول نبوده، پرداخته است. پروست هم چنین کرده است.

تمامی رمان های داستایوفسکی «جنایات و مکافات» نامیده می شدند، همچون آثار «فلور»، بخصوص «مادام بواری» که بهتر بود عنوان «تربیت احساسات» برایشان برگزیده می شد. از تباط بین این آثار بسیار چشمگیر است و عناوین اصلی رمان از قبیل در جستجوی زمان از دست رفته، تربیت احساسات و سالها کسب تجربه می تواند توجیه خوبی برای چنین انتخابی باشد، علیرغم شباهت بسیار میان تجارب عشقی «مادام آرنو» و «بانوی قرمزپوش»، «دوشیزه دوک» و «ژلیبرت»، «خانم رامبروز» و «دوش گومانشن» و خلاصه «رزان» و «آلبرتین» که همچون ورقهای بازی با یکدیگر رد و بدل میشوند، و با وجود شناخت یکسان و در واقع پیش پا افتاده ای که از خود و جامعه دارند، تربیت احساسات تنها دوباره به طور وضوح در جستجوی زمان از دست رفته به چشم می خورد. در زندانی،



وقتی که «مادام شارلوس» کتاب تربیت احساسات را به «مورل» می دهد تا بخواند، در فصل مقابل آخر کتاب، «فردریک مورو» به «مادام آرنو» (که گمان کرده بود پرتره های که در خانه فردریک است، مربوط به «مارشال» معشوقه وی است) می گوید: «غیرممکن است، این یک نقاشی قدیمی ایتالیایی است. مورل هم جهت مزاح، هرگاه که کلمات «غیرممکن است» را به زبان می آورد، به دنبال آن عبارت «این یک نقاشی قدیمی ایتالیایی است» را نیز ادا می کرد. بنابراین ارتباط «مورو» با «مورل» از طریق رابطه آوایی صورت می پذیرد. مورد دیگری که در آن به تربیت احساسات اشاره شده است را می توان در فصل «صبح در منزل پرنسس گرمانت» از کتاب زمان بازیافته یافت. اما این بار به گونه ای دیگر عنوان شده است. راوی با یافتن اثری از «فرانسوا لوشامپین در کتابخانه «پرنسس گرمانت» نظر خود را درباره ادبیات و نقش هنرمند با عنوان ساختن این مثال بیان کند:

«این نه قلب مالا مال از عطوفت و تقواست که او را وادار به خلق اثر روابط مخاطره آمیز نمود و نه علاقه «فلویر» به بورژواهای کوچک و بزرگ که وی را در انتخاب موضوعات «مادام بواری» و «تربیت احساسات» یاری دهد. در واقع، تنها پنج بار به نام فلویر در مجموعه در جستجوی زمان از دست رفته اشاره شده است: در سایه دخترکان نوشگفته، نام فلویر در کنار اسم «پرنسس ماتیله» به چشم میخورد یعنی زمانی که گنکورها به تالار رفت و آمد میکردند و در روزنامه فرضی «گنکورها» در کتاب «زمان از دست رفته».



دو مورد دیگر نیز در کتاب «طرف گرمانت»، نام این نویسنده قرن ۱۹ به عنوان نمونه ای از کلام نقد اشرافی ذکر شده است و اما در کتاب «سدم و عموره»، اشاره ای به سبک فلویر شده که در مقاله ای در نشریه «لانوول روو فرانسز» در اول ژانویه ۱۹۲۰ به چاپ رسیده است قابل ذکر است که از زمان انتشار روزنامه های دیواری دبیرستان «کندسه» و همچنین نشریه ای که در روزهای دوشنبه سال ۱۸۸۸ به چاپ می رسید، پروست به شیوه «استاتید سبک» یعنی «سن بوو» و «لومنز» قلم می زد، از سوی دیگر، این نویسنده نوجوان برای فراگیری ادبیات، بهای خاصی به فلویر می داد تا آنجا که محصل نوجوان نیز به همشاگردی هایی که مانند او به نویسندگی علاقه مند بودند،

توصیه می کرد تا از این نویسنده پیروی کنند و اندکی بعد، در زمان «بانکه»، پروست ادعا میکند فلوبر برای او «استاد زیبایی ها» نیز بوده است. پس چندان هم شگفت آور نیست چنانچه در اثر «خوشی ها و روزها» با صراحت بیشتری به فلوبر اشاره شده است تا در جستجوی زمان از دست رفته، بعلاوه هرگاه پروست، قصد دارد شخصیت‌های آثارش را با احساسات و عواطف خلق کند، از «تربیت احساسات» فلوبر به عنوان «کمک حافظه» بهره می برد.

علاوه بر تقلید سبک فلوبر در کتاب «تقلید سبک ها و ترکیبات» (تقلید ماجرای نوموان نوشته

گوستاو فلوبر) کتاب «روزهای زیارت» نمونه ای دیگر از کپی سبک رمان «تربیت احساسات» است. این کتاب داستان واقعی یک زیارت است که «روسکن» از کلیسای «آمین» به عمل می آورد. در آنجا است که یک حرکت نوعدوستانه (صدقه به متکدیانی که «روسکن» در انجیل آمین توصیف کرده است) رفتار «فردریک مورو» را در فصل نخست رمان «تربیت احساسات» که یک سکه طلا در کلاه نوازنده چنگ می اندازد را به یاد «پروست» می آورد. به همین دلیل است که در هر موقعیتی، هر جا که داستان ایجاب می کند یا برای پاسخ به یک نامه، یک مقاله و یا اعتراض یک منتقد، پروست برای اثبات اظهاراتش، به ذکر مثال می پردازد. فلوبر از آن دسته از نویسندگانی است که به آثار ادوار مختلف رجوع می کند، به ویژه زمانی که قصد دارد اشتباهات «سنت بوو» و روش وی را برشمرد.

در بخشی از مقاله «علیه سنت بوو» تحت عنوان «باید حقایق بیشتری درباره فلوبر روشن شود»، که ظاهراً در سال ۱۹۲۰ منتشر شد، پروست نظر خود را در مورد اظهارات نشریه «نول روو

فرانسز»، به تاریخ ژانویه ۱۹۲۰ چنین بیان می کند: «در زمینه دستوری، فلوبر یک نابغه است».

در پاسخی دندان شکن به ادعای «آلبر تیوده» که در «نول روو فرانسز»، اول نوامبر سال ۱۹۱۹ به چاپ رسید، مبنی بر اینکه «فلوبر یک نویسنده بزرگ و اصیل نیست»، پروست تأکید می کند که فلوبر به شیوه‌های جدید و با سلیقه شخصی به کاربرد زمان ماضی معلوم، ماضی نامعلوم، صفت فاعلی، برخی از ضمایر و حروف اضافه پرداخته و در واقع رنگ و بوی تازه ای به بینش مانسبت



به آنچه در پیرامون مان وجود دارد بخشیده است، چیزهایی که کانت سعی می کرد با دسته بندی های گوناگون، با فرضیه های شناخت و با واقعیت جهان پیرامون، به ما ارائه دهد. قابل ذکر است که «پروست» از همان جوانی، فلسفه و اثبات های کانت در مورد سبک ها را مورد بررسی قرار می داد. و اما برتری بین هنرمند، موضوع بحث آثار مختلف پروست بود، از «ونتوی» در «اسیر» گرفته تا صفحات آخر اثر زمان بازیافته.

مقاله «علیه تیبوده» تمجیدی بی چون و چرا از فلوبر نیست چرا که پروست خاطر نشان می کند که «علاقه چندانی به تمامی آثار فلوبر و حتی سبک او ندارد، زیرا حتی یک استعاره زیبا در آن یافت نمی شود.» از سوی دیگر، همان سال، در مقدمه کتاب «تاندراستاک» اثر «پل موران» به هوش متوسط فلوبر اشاره کرده و می گوید: «اوایل رمان تربیت احساسات همچون نمونه ای از نخستین تجربه نویسنده در ابداع سبک است». قواعد زیبای دستوری که فلوبر با زحمت خلق کرده است: «در واقع، تمجید از فلوبر با تردید و لحنی محافظه کارانه صورت می گیرد. پروست در اصل از خود سخن می گوید. تئوریسین استعارات ابداع کننده شعر، واقف از سبکی کاملاً نو (که تنها در جملات طولانی و کاربرد نقطه گذاری برای جمله آرای و نه برای جداسازی عبارات خلاصه نمی شود، بلکه واژه «و» را در صورت کاربرد موصول در انتهای جمله می آورد) پروست در واقع اثر در دست تألیفش دفاع کرده و اظهار می دارد که مستعدترین جانشین فلوبر است. آلبر تیبوده با یادآوری مقاله ای که در «نوول رو و فرانسز» به تاریخ اول مارس ۱۹۲۰ منتشر شده بود، پاسخی صریح به پروست داد. استاد تیبوده با انتشار سرمقاله ای در نشریه مذکور، درباره مطالعات گسترده و کنجکاوی ذهن، با ارائه نوشته های فلوبر اثبات کرد که او با اطناب گویی چندان هم از قواعد پیروی نمی کند. از سوی دیگر تیبوده چندان هم با اظهارات پروست در زمینه کاربرد «و» در انتهای موصول موافق نبود، چرا که از نظر او، وی عادت داشت «و» را در آغاز جمله بکار برد، در مورد سبک هم، فلوبر فاقد سبکی اختصاصی بوده است. فلوبر بیش از آنچه که به نوآوری در قواعد دستوری دست بزند، به کاربرد آنچه که پیش از وی چندان معمول نبوده، پرداخته است. پروست هم چنین کرده است. هر چند در در جستجوی زمان از دست رفته، عباراتی از تربیت احساسات را می توان یافت، اما این امر سبب کاهش تازگی آن نمی شود. اولین تجربه زندگی و عواطف، اولین تجربه واژه ها و خلاصه اولین تجربه از زمان. در همان مقاله که درباره سبک فلوبر نوشته شده است، پروست خاطر نشان می کند آنچه بیش از همه تحسین او را برانگیخته، (و این بار بدون اینکه تردیدی به خود راه دهد) «سفیدپوستی» است که

در فصل ماقبل آخر «تربیت احساسات»، که «مورل» هم قبلاً از او سخن گفته بود، در پی وقایع ده سال گذشته، به گذر ناگهانی زمان اشاره می‌کند: «او سفر کرد [...] او آخر ماه مارس سال ۱۸۶۷ [...]». آیا، او به «سفید پوست‌هایی» می‌اندیشید که موجب پیشرفت روند داستان زمان بازیافته می‌شوند؟ («سالهای مدیدی تصمیم گرفتم نویسندگی را کنار گذارم و به مداوای خود در نقاهتگاهی دور از پاریس بپردازم، تا اینکه در آغاز سال ۱۹۱۶، دیگر خبری از کادر پزشکی نبود». همچنین فکر می‌کردم مدت‌ها بود که نتوانسته بودم هیچیک از افرادی را که در این کتاب به آنها اشاره شده بود، ببینم. فقط در سال ۱۹۱۴ [...]». در هر حال ما به این موضوع می‌اندیشیم، ما که این شتاب ناگهانی که ویژه پاورقی‌های بزرگ قرن نوزدهم است و پس از گذشت بیست سال خیل شخصیت‌هایش را به روی صحنه آورده، در بعد زمان به زندگی مان و دیگر زندگی‌ها شتاب می‌دهد. ♦ ♦ ♦

۲۳۳



